

جاس نام فر صاب
جس

بالک نام صفت است که با انواع عقوبت در امیختن و باز با امر آبی زنده میسازد
و عوت میزد و **جس** بالفتح و تشدید رسین بخص کردن و بدست نمودن و بعض
کوفتن **جاسوس** جبت و جوکننده و احوال جو بسین جمع **جاس** بالفتح و
و تشدید رسین بسیار بخشش کننده و نام خر و حال و بدیع جاس است تا
دو نقطه نیز آمده **جاسوس** بالفتح تشقیق و تشدید کان و برین تقدیر جمع
جالت **جلیس** یعنی **جموس** بالضم بسته شدن و روغن و مهب
و آب **جس** بالکسر فوج از چیزی که در دو اقسام جزینا باشد و همچنین
بستن آب و مانند آن **جوس** بالفتح در میان بران و خانه است و
پریشن جبت جو نمودن از چیزی ناقال الله تعالی چنانچه احوال الیاری **مع**
السنین جاس بالفتح و سکون همه سینه انسان و طبعیدن چون
دال از ترس و اضطراب **جس** بالفتح جیم و میم و کر از آن بسیار بر
قیح و کوشش نهونده را بچراغی درشت پوست جاس میخ **جس**
بالفتح و همچنین خراشیدن پوست و خوراکه و که است و چاه درشتی نام
صجابی است **جس** طرف ناحیه و در دور باشد و خورای و تکر
جس بالفتح نیم کوفته کردن نمک خوب نشانه کردن سر را **جسین**
نمک خوب نیم کوفته **جس** بالفتح و تشدید رسین کوفتن و شکستن
وزدن و نوا آورد کردن کندن و حیران باکسای و پاک کردن چاه **جسین**
سویق و کندم درشت اساس کرده که از آن آتش نرزد و کاهی کوش
و همانند در آن کند **جس** بالفتح سزیدن صومی و او از ناریک تشدید
رنگش تان و بازی و عشق و زردیدن کبیا **جوس** بالفتح سینه و کز تپ
از اول از آخر و میان نشسته و زره و کمال آن و نوعی است و جو نشیدن

بدرد

و یک شوریدن دل و بر آشوب شدن رود و بالضم سینه انسان و فتح
نیز آمده و قید الیت **جس** بالفتح زاریدن کسی و آمده شدن بر کجا **جس**
مع الفها **جاس** بالفتح یا و لام و سکون آن شربت مغرب کورای
آن شهری دیگر نیست و آن را جاس نیز گویند **جس** بالفتح و تشدید صا
معرب **جس** **جصاص** بالفتح و تشدید صا و کج کرد لقب معنی است **جس**
الفاد **جس** بفتحین رین ناستاد فر و خوردن رین **جسین** بالفتح برین
از چیزی **مع الفها** **جاس** بالفتح و تشدید رسین ازین معنی است
مع الفها **جس** بالضم و تشدید رسین اتفاق و بزرگ شدن حد و حشر **جاس**
اگر حد چشم او بیرون برآمده باشد و نام عالمی است شود **جس** بالفتح و
و تشدید ظاهر اندن و انداختن و مرد و قریه نر آمده **جس** بالفتح و تشدید
و او مردی و خراشیده و تکر **مع الفها** **جس** بالفتح یعنی کوشش و
دست بریدن و بند کردن و زندان و تشقیق و همچنین بخدا شدن کوهک
بگردن غذا کوهک **جس** بالفتح تکراری علف باز داشتن و تشقیق
را در یک رسن لبس و مالک تشقیق درخت و بالای خانه جمع و نام
مرد است و تشقیق آنچنان بسوم در آمده باشد از کوه و آب و سبال هم
در آمده باشد از تشقیق و سبال و دم دریده باشد از کوه سب و مطلق تشقیق
که پخته سال بر و کشته باشد و سالی که در وی توروندان نیز تشقیق و پوزند
و کربنیا رود باشد و جوان تو مان **مع الفها** **جس** بالفتح اندک اندک خوردن آب
مانندان و بالضم و فتح را جمع **جس** بالفتح برین مسافت وادی
درین راه و هر کس بیسایه و سپید که چشم را در سبایه و سپیدی بدان
کند و بکس نیز آمده و بالکسر هم وادی و میان آن و منتهای آن رود